



بسم الله الرحمن الرحيم

ارجاع به مطالب پیشین

در تربیت عاطفی و روحی به روایاتی اشاره شد که در آن‌ها مفاهیم چهارگانه‌ای بود مثل اکرام و رحم و محبت و احسان که در روایات آمده بود. و بعضی از روایاتش هم مستحب بود، بحثی هم در برّ و نیکی داریم که بعد عرض می‌کنیم. بنابراین ما در این حوزه مسائل اکرام و محبت و رحم و احسان و برّ داریم که با بحث تربیت عاطفی و روحی ارتباط دارد سه چهار موضوع هم داریم که نمودهایی از محبت را نشان می‌دهد که کمی ریزتر و اخص است مثل تقبیل یا وفای به وعد و امثال این‌ها که بحث کردیم. و یک محور دیگری هم از عناوین ریز داریم در حقیقت عرض الآن من یک نوع جمع‌بندی و اضافه کردن چند نکته در این حوزه است. ما در رسیدگی عاطفی و روحی نسبت به فرزندان، که محور بود. در مباحث گذشته به عناوینی مثل محبت ورزی رحم و اکرام و این‌ها اشاره کردیم مفاهیمی هم مثل برّ و احسان، این‌ها مفاهیمی است که وجود دارد، قبلاً گفتیم بعداً هم می‌گوییم؛ چهار پنج مفهوم عام در این زمینه داریم که بیشتر ناظر به حوزه مسائل عاطفی و روحی است، یک بخشی هم داریم از عناوین خاص و کمی ریزتر مثل تقبیل و وفای به وعد بود در همین حوزه دوم از این چیزهایی که به طور خاص دارد، یکی دو تا اشاره بکنیم؛

رفتار کودکان با کودک

از جمله این موارد، تصابی یا به صورت بچه‌گانه عمل کردن است، زبان کودکی باید گشود یعنی نوعی رفتار کودکان با کودک داشتن است، این هم نقش مهمی در ایجاد ارتباط و رشد عاطفی دارد، محبت که می‌گوییم مفهوم شاملی دارد انواع حقیقت قلبی و درونی است که می‌تواند نموده‌ها و بروزهای فراوانی داشته باشد، یک وقتی می‌گوید: اکرام، بزرگ داشت شخصیت او با انواع شیوه‌ها و روش‌ها می‌شود، ولی در عناوین خاص یک چیز ویژه‌ای است که بیشتر حالت روشی دارد به عبارت دیگر آن عناوینی که ما آنجا گفتیم بیشتر نزدیک به اصل است، یک قاعده کلی است ولی این‌ها یک مقدار نزدیک‌تر به روش است نمودهایی از محبت است. طیفی دارد که به سه طریق می‌شود این طیف و تنوع این عناوینی که در روایات آمده را بیان کرد:

- یک بیان این است که آن‌ها بیشتر به اصل نزدیک است این‌ها به روش نزدیک است؛



- یک بیان این است که آن‌ها یک مقدار جنبه باطنی قوی‌تر دارد این‌ها جنبه ظاهری‌شان قوی است؛
 - به یک بیان می‌شود بگوییم آن‌ها یک مقدار عام‌تر و کلی‌تر است و این‌ها یک مقدار خاص‌تر است ولی یک تفاوتی بین این‌ها بالجمله هست که با دقت اندکی معلوم می‌شود.
- بنابراین مناسب است که ما وقتی تنظیم می‌کنیم از چیزهایی که عام‌تر و ریشه‌ای‌تر و نزدیک‌تر به اصل است شروع بکنیم و به آن چیزهایی بیاییم که یک مقدار خاص‌تر و ظاهری‌تر و ویژه‌تر است.
- تنظیم این باید این‌طور باشد - تقریباً ما این‌طور عمل کردیم نه کاملاً؛ مثلاً محبت را بیاوریم؛ اکرام را بیاوریم؛ رحم و بر و این‌ها ابتدا قرار بگیرند که ریشه‌ای‌تر و بنیادی‌تر هستند.
- بعد بحث تقبیل و وفای به وعد و امثال این‌ها بیاید بهتر است.
- بعد مجموعه روایاتش را که کنار هم بگذارید؛ مجموعه‌اش مجموعه مهمی است این افزون بر قواعد کلی است که به آن قواعد هم باید رسیدگی‌های عاطفی داشت. در یک حدی واجب است و یک حدی مستحب است این‌ها مجموعه عناوینی است که در یک تنظیم منطقی می‌شود از آن ریشه‌ها و کلیات آغاز کرد و به نمودهای جزئی‌تر رسید.
- یکی دیگر از آن‌هایی که جزء کلیات و جزء امور نسبتاً کلی و مهم است همین تساوی است؛ که زبان کودکی باید گشود، در تعامل باید زبان کودکی را مبنا قرار داد، این هم قولی است که چند روایت دارد که دو تا در اینجا آمده است؛ این دو از عامه و خاصه نقل شده است این هم از چیزهایی است که بعد از محبت و اکرام و قبل از تقبیل و وفای به وعد قرار می‌گیرد یعنی عنوان تساوی و خود را به کودکی زدند برای اینکه تعامل مناسب با کودک داشته باشد این هم یک اصل فراگیر و مهم است.

روایت محمد ابن یعقوب

در اینجا ما در منابع خاصه دو روایت داریم که در ابواب کتاب نکاح ابواب احکام اولاد باب نود هست که دو روایت بیشتر ندارد؛ روایت اول آن «محمد بن یعقوب عن محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن ابن فضال عن



ابی جمیله عن سعد بن طریف عن اصبع بن نباته» مشهور از صحابه امیرالمؤمنین است که «قال قال امیرالمؤمنین علیه السلام مَنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ صَبَاً»^۱

کسی که فرزندی دارد باید کودک بشود. در روایت بعدی دارد تصابی معنایش این است که خود را به کودکی بزند و در قالب کودک قرار بدهد اینجا مبالغه‌اش بیشتر است، می‌گوید: کسی که بچه دارد باید بچه باشد؛ یعنی باید درک دنیای بچگی را داشته باشد، فهم بچگی را داشته باشد. این روایتی که در اینجا وجود دارد، این روایت موضوع بسیار مهم جدیدی را مطرح می‌کند که در این روایت چند بحث داریم که من سریع عرض می‌کنم؛ یک بحث سندی است، بحث سندی در این روایت که دو تا از این روات محل بحث است یکی ابی جمیله است که ابی جمیله توثیق خاص دارد اما طبق نظری که دیروز توضیح دادیم ایشان هم از کسانی است که صفوان از او به سند معتبر نقل کرده است و لذا ابی جمیله قابل تصحیح است، یکی هم سعد بن طریف است پس ابی جمیله توثیق خاص ندارد ولی این توثیق عام نقل صفوان از او دارد و یکی هم سعد بن طریف است که از جاهای مختلف از همین اصبع چند تا روایت دارد.

توثیق یا تضعیف سعد ابن طریف

این سعد بن طریف دو کلام در باب ایشان از مرحوم شیخ و نجاشی وجود دارد. مرحوم شیخ فرمودند: صحیح الحدیث است مرحوم نجاشی دارند که یعرف و ینکر، این یعرف و ینکر را سه جور می‌شود معنا کرد:

احتمال اول

گاهی می‌گویند: یعرف و ینکر مقصود خود شخص است، یعنی هم کسانی او را ستایش کرده‌اند هم کسانی او را مذمت کرده‌اند بنابراین هم توصیف و هم تضعیف دارد، گویا خود من هم مردد هستم. این یک معناست که ناظر به حال راوی باشد.

^۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۶، ص: ۵۰.



احتمال دوم

احتمال دیگر یعرف و ینکر را مرحوم نجاشی در جاهای مختلف دارد یک احتمال این است که یعرف و ینکر ناظر به روایاتش باشد و کار به خود شخص او ندارد گاهی بعضی از آدم‌هایی که خود نجاشی توثیق کرده می‌گویند: احادیثه یعرف و ینکر یعنی در بین این‌ها چیزهایی که نقل می‌کند ما می‌بینیم در روایاتش هم چیزهایی که با قواعد جور است و هم چیزهایی که مثلاً در آن غلو است و خدشه‌ای هست نقل می‌کند یعنی هر دو نوع مضمون در روایاتش هست. اگر آن اولی یعرف و ینکر باشد یعنی در واقع بخواهد بگوید: یعرف و ینکر بحسب حال راوی یک عده‌ای تعریف می‌کنند و یک عده‌ای تضعیف می‌کنند این یک احتمال است یعنی من تردید دارم به حسب دوم باشد معنایش این است که کار به خودش ندارم ولی مضامین حرفش اشکال دارد.

احتمال سوم

احتمال سومی هم وجود دارد که یعرف و ینکر که می‌گویند: عبارت اخرا بی از این است که این ضعیف است نه اینکه یک عده این‌طور می‌گویند. من مردم هستم یعرف و ینکر وضع مختلفی دارد که من آن را ضعیف می‌دانم نه اینکه مردم هستم. به عبارت دیگر احتمال اول این بود که یعرف و ینکر یعنی می‌خواهد بگوید: که دو نوع نظر در باب او هست خودش هم تردید دارد

احتمال سوم این است که دو نوع نظری است که من را به این رسانده که نمی‌شود به این اعتماد کرد پس می‌شود گفت اگر بخواهیم این سه احتمال را کمی منطقی‌تر عرض بکنیم این‌طور بازسازی بکنیم بهتر است بگوییم: یعرف ینکر یا به حسب حال راوی است یا به حسب حال مروی است.

الف: اگر به حسب حال راوی باشد آن وقت همان احتمال اول و سوم را اینجا جمع می‌کنیم، یک وقتی می‌خواهد بگوید دو نظر در بابش هست من هم مردم هستم یک حالت این است که من می‌گویم ضعیف است. دو جور گفته شده طوری است که نمی‌شود به این اعتماد کرد.

ب: یا اینکه بر حسب حال مروی است.

در این یعرف و ینکر مرحوم نجاشی بحث‌های زیادی شده است ولی به نظر می‌آید که هیچ‌کدام از ترجیحاتی که برای این‌ها گفته شده و نمونه‌هایی از نجاشی آورده شده برای اینکه یعرف ینکر تضعیف شخص است یا تردد در او



هست یا ناظر به مروی و روایاتش هست سه احتمالی که گفتیم تضعیف است یا تردید به حسب حال راوی است یا اینکه اشاره به مروی آن است اگر آن احتمال اول باشد که بر حسب حال راوی و تضعیف باشد این با کلام مرحوم شیخ تعارض می‌کند و بی‌ارزش می‌شود، اگر بگوییم یعرف و ینکر ناظر به حال راوی است و تضعیف است، تعارض با کلام شیخ می‌شود و تراحم می‌شود، اگر بگوییم یعرف و ینکر نقل دیگران و تردد خودش است. اینجا معارضه‌ای با شیخ ندارد شیخ آن‌ها را صحیح الحدیث می‌داند اگر ناظر به مروی آن هست آن‌هم منافات با ثقه بودنش ندارد که شیخ گفته است.

تا آنجایی که از قدیم به ذهنم می‌آید که در این شواهدی که برای تعیین یکی از این سه احتمال در جمله مرحوم نجاشی هست تعیینش خیلی واضح نیست و لذا در حقیقت ما معتقدیم که در هیچ‌یک از احتمالات سه‌گانه نمی‌توانیم تعیین روشنی داشته باشیم و لذا کلام مرحوم نجاشی را مجمل می‌دانیم که یک نوع اشکالی را فی‌الجمله در شخص می‌گوید؛ ولی اشکالی که تضعیفش بکند یا توجه به روایاتش داشته باشد دقتی بکند و حرف‌های نقل بکند که ضرری به این نمی‌رساند که اصل او آدم موثقی است، چون مجمل است لذا نمی‌توانیم اعتنایی به این بکنیم تا معارض کلام شیخ بشود.

بنابراین ما بین این سه احتمال هیچ‌کدام را تعیین نمی‌کنیم خود این درواقع احتمال چهارم می‌شود.

احتمال چهارم: نظر استاد

احتمال چهارم یعنی احتمال اثباتی می‌شود یعنی درواقع ما می‌گوییم نمی‌شود این‌ها را تعیین کرد و لذا هیچ‌وقت یعرف و ینکر نجاشی با کلام دیگری از توثیقاتی که وجود دارد احتمالاً نتواند معارضه بکند از این جهت است که بعید نیست که سعد بن طریف را بپذیریم و توثیق بکنیم. ابی جمیل که گفتیم صفوان از او نقل کرده و لذا این روایت لا یبعد که معتبر باشد. این جمله‌ای است که از امیرالمؤمنین نقل می‌کند که «مَنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ صَبًا»، این به لحاظ سند بود که سعد بن طریف در کامل الزیارات هم هست، که اگر آن را هم بپذیریم این مزید بر مسئله هست یعنی توثیق کامل الزیاراتی هم دارد. این‌ها کنار هم قرار بگیرد انسان را مطمئن‌تر می‌کند شیخ می‌فرماید صحیح الحدیث است کامل الزیارات هم با دقتی که داشته از او نقل کرده است این‌یک بحث سندی است.



بحث دلالتی روایت

نکته اول

اما بحث دلالتی هم چند نکته دارد که عرض می‌کنم یک نکته در همین صبا هست که صبی در مقابل همان بالغ است گر چه گاهی در سنین پایین‌تر هم به کار می‌رود ولی در مجموع صبا بت در مقابل بلوغ است و صبا ی در اینجا هم معنای حقیقی‌اش نیست صبا یعنی بچه شو اینجا روشن است و قرینه واضحی دارد که به پدر و مادر نمی‌خواهد بگوید بچه شو و بازگشت به بچگی معنا ندارد و لذا باید بگوییم همان تساوی که در روایت بعدی هست یعنی خود را بچه وانمود کردن و نمود بچگانه از خود نشان دادن مقصود است همان تصبی تصابی است منتهی صبا در اینجا مبالغه در آن است یعنی خود را در فضای بچگی قرار بدهد پس مفهوم این صبا یعنی بیاورد در فضایی که قبل از بلوغ هست و در عوالم بچگانه قرار بگیرد. صبا به معنای تصبی مجاز است و تأکید در تصبی هست. به خاطر قرینه‌ای که وجود دارد و واضح هم هست.

نکته دوم

مطلب دیگر هم اینکه این تصبی یا تصابی که ما می‌گوییم خود را به بچگی زدن در اینجا مناسبات حکم و موضوعش می‌گوید: این مطلق نیست که شیخٌ یتصبی بشود این در فضای خانواده و تعامل با بچه است پس نباید بگوییم «مَنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ صَبًا» یعنی به‌طور مطلق باشد این هم واضح است یعنی صبا ی در همین مناسبات حکم و موضوع در این فضای تعامل با بچه را می‌گوید یعنی در جاهای دیگر و مسائل دیگر، در این هم قرینه داریم پس اینکه صبا اینجا به معنی تصبی است قطعاً قرینه داریم. اینکه تصبی در تعامل خانوادگی با بچه است نه جاهای دیگر این هم قرینه قطعی داریم.

نکته سوم: منظور از تصبی، تصبی در چه ابعادی است؟

نکته سوم هم در بحث‌های دلالتی این است که این سؤال است که این تصبی که در گفتار و رفتار است در چه بعدی از این ابعاد رفتاری و گفتاری و تعاملی است؟ جوابش این است که این مطلق است، یعنی درواقع صبا یعنی در تعامل با کودک فضای کودکی را ایجاد بکند، این فضا هم در گفتار یعنی زبان و ادبیات و نحوه گفتنش است، گفتن



در حد فهم بچه و در فضای بچگانه و کودکانه باشد در شعری هم که آمده زبان کودکی باید گشود و هم در نوع رفتار و تعامل است.

بنابراین این صبا و تصبی مطلق است که هم در رفتار و گفتار را شامل می‌شود و البته بالملازمه و بالمقدمیه طبعاً فضای ذهنی و درک متناسب را هم می‌گیرد، شاید صبا ظاهر معنای لغویش حمل بشود بر رفتارها و گفتارها اما آنچه مهم است این است که وقتی می‌تواند رفتار و گفتار کودکانه داشته باشد که درک کودکانه داشته باشد آن هم یا مشمول همین صبا است، آن فضای ذهنی کودکانه و عاطفی کودکانه و عوالم درونی که بتواند درک کودکی بکند این یا مشمول همین صبا است و اطلاق لفظی آن را می‌گیرد اگر هم نگیرد جزء مقدماتش می‌شود صبای آن‌طوری صبایی است که باید آن درک را داشته باشد. این هم یک نکته هست که به نظرم نکته درستی است

نکته چهارم

نکته چهارم که از نکات واضح است این است که اینجا دختر و پسر ندارد و از آن طرف هم پدر و مادر ندارد از حیث ذکورت و انوئت هم من کان له چه پدر باشد چه مادر باشد را می‌گیرد هم بچه چه پسر باشد چه دختر باشد از هر دو حیث این اطلاق دارد و وجهی ندارد که ضمیرهای مذکر ما را مقید به پدر یا فرزند ذکور بکند این هر دو را می‌گیرد برای اینکه اصولاً در احکام و تکالیف این ضمائر و صیغ مذکر مطلق است الا قرینه خاصه‌ای بیاید که مذکر مقابل مؤنث است مثل الذین آمنوا و خیلی جاهای دیگر قرآن.

نکته پنجم: من کان له ولد صبا ظهور در چه چیزی دارد؟

نکته پنجم در دلالت این است که ظهور اولیه این وجوب است برای اینکه این جمله، جمله خبریه در مقام انشاء است «مَنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ صَبًا» جمله خبریه در مقام انشاء است و مقید بعث است اما حمل این بر بعث وجوبی به خاطر اینکه صبا مفهوم وسیعی است که نمی‌شود حد معینی برایش تعیین کرد با این قرینه‌ای که سابق درجاهایی می‌گفتیم به احتمال قوی اینجا به مجموعه‌ای از مناسبات حکم و موضوعی که دارد حمل می‌شود بر استحباب، البته استحباب مؤکد است این با این منافات ندارد که اگر یک حدی از آن نباشد و به او ضرر می‌رسد یا رابطه‌ای برقرار نمی‌شود آن واجب است آن طبق ادله دیگر واجب است. یعنی اگر پدری چنان رفتار بزرگانه با بچه‌هایش ایجاد بکند که این بچه هیچ نوع علاقه‌ای به او پیدا نکند و همین موجب می‌شود که در مسیرهای خطا و انحراف بیفتد آن



از باب وقایه و ادله عامه حرام است و باید به آن توجه بکند. مفاهیمی که تشکیکی است و حد و حدود آن از نظر عرفی خیلی روشن و دقیق نیست حکمی که به او تعلق می‌گیرد بنا بر یک نظر می‌گویند این حکم حکم استحبابی است نه حکم وجوبی و تناسب با حکم وجوبی ندارد. ما البته این را کلی نمی‌گوییم یکجاهایی به این ملتزم نیستیم، ولی در اینجاها که بحث‌هایی هست که مناسبات دیگری هم وجود دارد یعنی ارتکازات دیگری هم وجود دارد که انسان بعید می‌داند که بخواهد بگوید این واجب است چون آن مناسبات و ارتکازات هم هست، جرأت اینکه بگوییم این وجوب را افاده می‌کند نداریم درواقع اگر هم کسی خیلی روشن و قاطع بگوید مفهوم تشکیکی است ولی حداقلش را می‌گیرد این هم یک‌راهی است در بعضی جاها ما به این معتقد می‌شویم، ولی در چنین جاهایی نیست اگر هم کسی به او برسد حداقلش این است که احتیاط واجب است در حد وجوب نمی‌شود. این هم یک نکته‌ای که در اینجا به آن لازم است توجه بشود این روایتی که بنا بر اقوال معتبر هم هست روایت مؤید دیگری هم دارد که بعد عرض می‌کنیم این را شما بگیرید تا آنجایی بیابید که بگوید بچه را به نماز وادار بکند یعنی آن سخت‌گیری را ببینید تا آنجایی که روایت معتبر بگوید صبا بچه شو این قدر سروکار بجگی داشته باش.

نکته ششم: تصابی متناسب با فضای کودکان

یک نکته دیگر این است که من کان له ولد صبا چون صبا دارد ولد هم مقصود ولد صبی است یعنی ولد قبل از بلوغ است. و نکته دیگر اینکه مناسبات حکم و موضوع این را افاده می‌کند و آن اینکه بچه پانزده‌ساله یا دختر نه‌ساله که گفته شد با او کودکانه تعامل بکند این تعامل کودکانه با او به تناسب سن و شرایط کودک طبعاً متفاوت است این هم روشن است یعنی تصبی متناسب با فضای صبی باشد، روح دلیل می‌خواهد بگوید پدر و مادر باید متناسب با صبی تصبی و تصابی بکنند، این قید متناسب با صبی، قید ارتکازی است یعنی خود دلیل و فهم عرفی در مقام محاوره این قید را می‌گیرد، می‌گوید تصبی بکن یعنی متناسب با او یعنی قید تناسب با صبی است و لذاست که تفاوت‌های سنی و تفاوت‌های جنسی و فردی در اینجا با یک قید ارتکازی ملحوظ است، یعنی دختر و پسر متفاوت است و ویژگی‌های متفاوت را باید توجه کند، سن‌ها متفاوت است به آن سن هم توجه بکند، این اصلاً تحمیل بر روایت نیست، کاملاً شرط ارتکازی است من کان له ولد صبا یا تصبی یعنی تصبی و صبابی که متناسب با او باشد. این هم یک نکته مهمی است که تصبی و تصابی که می‌گوییم تصبی و تصابی معمولی نیست تصبی و تصابی متناسب



با فضای کودکانه از حیث تفاوت‌های سنی فردی و جنسی و امثال این‌ها است. چون ما اینجاها کار نکردیم و فقیهی کارنکرده وقتی ما دقت می‌کنیم ده مطلب از یک روایت درمی‌آوریم؛ آدم می‌بیند عجب یک روایت این‌طوری این قدر بار دارد ولی شما در کتاب صلاة و جاهایی که کارشده می‌بینید از یک جمله آن قدر چیزی درآمده «لَا يَحِلُّ مَالُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ إِلَّا بِطَيْبِ نَفْسِهِ»^۱ مثلاً آن قدر مطلب از آن بیرون می‌آید. آن هم عین این است منتهی یکجا کارشده یکجایی کار نشده است. یعنی الآن ما می‌گوییم امام فرمودند: «من كان له صبي فليتصاب» یا يتصب یا صب صباب برای این است که بتواند با او تعامل بکند.

بنابراین این صباب متناسب است قید ارتکازی در این است این قید که آمد همه چیزهای دیگر در درون این می‌گنجد یعنی آنچه الآن استحباب دارد و مورد تأکید است صباب نیست صبابتی است که می‌خواهد اثر بگذارد. یک مطلب هم این است که بحث صباب و صبی که یک اصل نمی‌گوییم روش هم هست که فعل خاصی بخواند بگوید درواقع یک قاعده است.

نکته هفتم

اگر هم روشی بخواهیم بگوییم یک روش خیلی عامی است آن نکته این است درواقع همین نکته را می‌خواهیم بگوییم که نکته هفتم می‌شود این است که این یک اصل یا اگر دقیق بگوییم یک روش یا یک قاعده عامه‌ای در روش‌هاست یعنی انواعی از روش‌های ریز در درون این می‌گنجد در درون این انواعی از روش‌ها می‌گنجد چون زبان کودکی گشودن خیلی چیزها در درونش هست رفتار کودکانه داشتن و بازی کردن خیلی از این چیزها در دل این مطلق خوابیده و نهفته است مثلاً آنجا می‌گوید وفای به عهد بکن یا تقبیل بکن این یک فعل خاص و روش خاص اخلاقی و تربیتی است، چون هم این‌ها اخلاقی است هم تربیتی است، ولی این خیلی وسیع‌تر از آن است این تصبی و تصابی نمودش را تعیین نکرده مطلق است گاهی به این است که همان‌طور که پیامبر اکرم صلوٰه الله و سلام الله علیه خم می‌شدند بچه‌ها سوارشان می‌شدند گاهی بازی می‌کردند.

روایات خیلی متعدد است کتاب نحن والاولاد را ملاحظه کردید آن را حتماً بخريد احکام الاطفال که پنج جلد است در مرکز فقهی آقای فاضل چاپ کرده‌اند، به عنوان متن اولیه بعضی جاهایش نسبتاً خوب است در روایات هم

^۱ . مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۳، ص: ۱۹۷.



غیر از ابواب روایی که ما می‌گوییم و وسائل و مستدرک و این‌ها آن‌هم یک موسوعه است نحن والا ولاد گر چه تنظیمش تنظیم فنی نیست و وقت‌گیر است ولی بالاخره کار خوبی کرده است ای‌کاش کسی کار جدیدی می‌کرد و موسوعه خیلی خوبی می‌شد خیلی زحمت‌کشیده دو جلد است همان‌جا من همین امروز می‌دیدم راجع به بازی پیامبر با بچه‌ها روایت کم نیست یا خود امام حسن و امام حسین در نماز و این‌ها خیلی روایت دارد می‌خواهم بگویم تصبی و تصابی خودش به یک معنا اصل است به یک معنا روش است ولی روش عام است انشاء الله اگر یک‌وقتی مجالی شد در اصل و روش دوستانی که بیشتر در تعلیم و تربیت کار می‌کنند، بحث مبسوطی خواهیم داشت. این به یک معنا اصل می‌شود به یک معنا روش می‌شود ریز این قصه را یک‌وقتی بحث می‌کنیم، این هم به‌هرحال نکته‌ای است که توجه داشته باشیم که این ریشه روش‌ها است یا یک اصل است یا یک قاعده مهم در روش‌ها است که روش‌های زیادی را می‌گیرد خیلی با قبله تنها یا مفاهیم وعد یا امثال این‌ها تفاوت دارد طیفی از رفتارها و گفتارهای کودکان را می‌گیرد من کان له ولد دارد.

دلایل اعتبار روایت

منتهی روایت بعدی که می‌گوییم اعم است این هشت نه بحث در روایت است اگر مجموع این نکات را ببینید این روایت خیلی روایت غنی‌ای است روایت دوم این باب هم هست که دارد «محمد بن علی بن الحسین قال قال النبی صل الله علیه و آله و سلم مَنْ كَانَ لَهُ صَبِيٌّ فَلْيَتَصَابَ لَهُ»^۱ این روایت هم دومین روایت است که اینجا آمده و در من لا یحضر نقل شده است آن نکاتی که قبلاً گفتیم همه‌اش در این روایت هست یکی از نظر سندی است این از اسنادهای جازم مرحوم صدوق است؛ که کسانی مثل آقای بروجردی یا آقای فاضل کسانی از بزرگان که اسناد جازم صدوق را قبول دارند این روایت برایشان معتبره هست چون اینجا مرحوم صدوق نمی‌فرماید که روی عن النبی می‌گوید قال. با جزم می‌گوید؛ بنابراین معتبر است البته ما این را معتبر نمی‌دانیم، منتهی چون اینجا یک روایت معتبر داریم مؤید خوبی پیدا می‌کند. این یک نکته از نظر سندی است. از نظر دلالتی هم اینجا دارد من کان عنده صبی این کمی اعم از من کان له ولد است وقتی می‌گوید: من کان له ولد ظاهرش پدر و مادر و فوقش جد را می‌گیرد اما «من کان عنده صبی» آن وقت شامل کسی که مربی بچه هست ولو اینکه پدر یا مادر نیست مربی مهدکودک‌ها است آن را

^۱ - وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص: ۴۸۶.



هم دربر می‌گیرد، بعید نیست که این نکته را در نکات هشت‌گانه اضافه بکنیم که حتی اگر آن روایت هم نبود. با الغاء خصوصیت و تنقیح مناط شامل غیر پدر و مادر از مربی‌های دیگر هم می‌توانستیم بگوییم می‌شود، ولی این روایت تأیید می‌کند که آن الغاء خصوصیت وجه دارد پس یک نکته به آن بیفزایید که ظاهر من کان له ولد پدر و مادر است ولی با تنقیح مناط می‌تواند شامل مربیان دیگری که در مهدکودک یا دبستان هستند شامل آن‌ها هم می‌تواند بشود و مؤید آن این است که در این روایت مطلق است من کان عنده صبی است که بعید است که مقصود من کان له ولد باشد، صبی دارد لازم نیست بچه خودش باشد و لذا این اطلاق دارد و مؤید این است که آن را الغاء خصوصیت بکنیم و بگوییم این تکلیف استحبابی مؤکد، اختصاص به پدر و مادر و جد و جده ندارد. کسان دیگری هم که نوعی تولی این بچه را دارند و با او سروکار دارند نسبت به آن‌ها هم هست. اینجا مثبتین است و لذا مقید نمی‌شود «من کان له ولد صبی با من کان صبی مثبتین» است.

حمل مطلق بر مقید

در کفایه خواندید که اگر دلیل بگوید «اکرم العالم» و دلیل دیگری بگوید: «اکرم العالم العادل» اینجا حمل مطلق بر مقید نمی‌شود اگر دلیل بگوید «اکرم العالم» دلیل دیگر بگوید: «لا تکرّم العالم الفاسد» چون مثبت و منفی است آن وقت حمل مطلق بر مقید می‌شود. این یک قاعده جاافتاده‌ای است که در مثبتین و نافیین تقیید و تخصیص نیست بلکه مثبت و منفی است که مقید و مطلق می‌شوند و لذا در چنین مواردی ما عام را می‌گیریم «اکرم العالم با اکرم العالم العدل» یک حکم وجوبی برای عالم می‌آوریم منتهی در عالم عادل می‌گوییم تأکید دارد. این را چند بار مفصل بحث کردیم که عام و خاص یا مطلق و مقید اگر لسان واحدی از نظر اثبات و نفی داشته باشند مطلق بر مقید حمل نمی‌شود اما اگر لسان متفاوت داشته باشند مطلق و مقید حمل می‌شود منتهی در قسم اول که مثبتین یا نافیین هستند گفتیم: می‌شود بگوییم آن خاص دو احتمال دارد؛ فقط بیان مصداق عام است یا اینکه تأکیدی در آنجا وجود دارد، گفتیم اظهر این است که در آن یک تأکیدی است «اکرم العالم» سر جایش محفوظ است بر عادل حمل نمی‌شود منتهی عالم عادل تأکید بیشتری دارد اگر بگوید: «اکرم العالم لا تکرّم العالم غیر عادل» یا عالم فاسق آن وقت آن خاص می‌شود اینجا هم «من کان له ولد» است که پدر و مادر را می‌گیرد این عنده صبی است که مطلق است و حمل بر همدیگر نمی‌شود؛ منتهی اینجا این مطلق کمک می‌کند که ما الغاء خصوصیت بکنیم چون مثل «اکرم



العالم» را نمی‌شود الغاء خصوصیت کرد ولی اینجا می‌شود الغاء خصوصیت کرد. این قرینیت برای آن الغاء خصوصیت است یک نکته هم اینکه اینجا فلیتصابا صیغه امر دارد آنجا صب داشت که جمله خبریه بود ولی اینکه امر دارد فلیتصابا نکته دیگر هم این است فلیتصابا در اینجا برخلاف آنجا که صبا داشت تأکید بیشتری داشت در اینجا وضوح بیشتری دارد و تأکید کمتر دارد وضوحش این است که یتصابا یعنی خود را به صبا بت زدن و خود را صبی نمود دادن. این بحث در روایات عامه هم در کنز العمال و این‌ها آمده که ملاحظه می‌کنید. استحباب مؤکد است.